

نمی گویم در گذشته ام چه گذشته

بازی بزرگان - ۲۶: شون پن در " وزن آب " ساخته کترین بیگلو

زمان انتشار: بهمن ماه ۱۳۸۴

چاپ شده در: روزنامه آسیا

در طول چند ماه از نیمه دوم سال ۸۴، ستون روزانه ای در روزنامه بیشتر اقتصادی "آسیا" به سردبیری علی جمشیدی و به پیشنهاد نیما حسنی نسب دبیر سینمایی آن داشتم با عنوان "بازی بزرگان"؛ که هر بار به وصف و شرح لحظه ای ویژه از نقش آفرینی یک بازیگر شاخص سینمای جهان و گاه هم ایران می پرداخت. این نوشته، یکی از آن یادداشت هاست که مانند بقیه، با وجود تلاش برای کمتر به کار بردن تعابیر تخصصی سینمایی و پرهیز از پیچیده شدن برای مخاطب روزنامه، همچنان می تواند در دل مباحث ساده و اولیه تحلیل بازیگری قرار گیرد.

*

*

چند ماه پیش که شون پن به ایران آمده بود و روزی در تجمعی بسیار بی نظم و بی برنامه و بلا تکلیف در حیاط موزه سینما با شرایطی شبیه به شام یک مراسم عروسی منعقد در فضای باز، فرصت دیدارش دست داد، در فرار کوتاه مدت چند نفره مان به دفتر مدیر موزه و دور از شلوغ بازی کاذب عکاس ها، گپی زدیم و وقتی از بازی مرموز و شهودی اش در نقش شاعری به اسم توماس جینز در فیلم پیچیده و فوق العاده وزن آب (کاترین بیگلو، ۲۰۰۰) حرف زدم، با خنده و کمی تعجب گفت: «چه جوریه که شماها اینجا این قدر فیلمای منو دیدین؟ در حالی که من هنوز همه فیلمای جان فورد رو ندیدم!»

وقت کمتر از آن بود که بتوانم بهش بگویم اینجا هم ما نه همه فیلم های او را دیده ایم، نه همه آثار فورد را! ولی به هر حال برایم روشن بود که تعجب اش ناشی از نکته مشترک کوچکی بین جامعه سینمایی ما و غرب است: فیلم وزن آب، آنجا هم مثل اینجا مهجور و کم شناخته و کم دیده شده بود و کسی روی فیلم به طور خاص و گسترده، متمرکز نشده بود. برای همین، پن تعجبی نمی کرد که درباره

بازی اش در فیلم های معروفی مثل بازی ، خط قرمز باریک ، من سام هستم ، رودخانه مرموز یا ۲۱ گرم چیزی بشنود ؛ ولی انتظار صحبت از وزن آب یا مثلاً ترور ریچارد نیکسون را نداشت.

به هر حال، هم وزن آب که دو داستان ظاهراً بی ارتباط را در دوران معاصر و در صد سال پیش در جزیره ای در آمریکا، به طور متقاطع و موازی تعریف می کند، از اغلب فیلم های دیگر خانم بیگلو و ایضاً از همه فیلم های همسر سابق اش جیمز کامرون «خاص» تر و متمایز است و هم بازی شون پن در این فیلم ، چه به لحاظ نقش روشنفکر و چه در نوع بازی به شدت مبهم و کم گو و درون گرایانه او ، با بیشتر بازی های دیگرش که خروجی های مشخصی برای نمایش احساس های آدم ها دارند، کاملاً فرق می کند. اینجا شون پن به شکل عجیبی که قطعاً از فیلمنامه فیلم بر می آید، تا آخر ریشه اصلی کم حرفی و مکث ها و حالت کم و بیش افسرده توماس را نشان مان نمی دهد و فقط با جلوه های مختصری از این حالات درونی، بازی اش را پیش می برد. اما صحنه مهمی در فیلم هست که به شکلی زمینه اصلی یک احساس گناه قدیمی را در دیالوگ ها به او منسوب می کند و بعد پن با بازی اش دوباره آن ابهام را به آن احساس گناه اضافه می کند: جین (کاترین مک کورمک) در پایین قایق تفریحی برای آدلین (الیزابت هرلی) که خواننده جدی و پیگیر اشعار توماس و شیفته خود اوست، مو به مو تعریف می کند که توماس چطور سال ها پیش از ازدواج، باعث مرگ دختر ۱۷ ساله ای شده که به کارهای او علاقه داشته و در تصادف رانندگی در ماشین توماس کشته شده. وقتی جین از آنجا بیرون می آید و روی عرشه قایق می رود، می بینیم که توماس نشسته و قاعدتاً همه حرف های جین را شنیده؛ اما به جای آن که به روی خودش و او بیاورد، در سکوت کامل می نشیند و فقط سعی می کند به جین نگاه نکند. ما با شنیدن آن افشاگری جین، می توانستیم پیش خودمان بگوییم «آهان، حالا فهمیدم این توماس چه اش بوده»؛ و همه چیز را به عذاب وجدان قدیمی و طولانی اش

وصل کنیم؛ در حالی که بازی پن، با خودداری مرموزش و نگاهی که از جین می دزدد، باز همان ابهام را بر می گرداند و موفق می شود با همه اتکای فیلم به عناصر مبهم، همخوان شود.